بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه دویست و ششم\_2 مرداد 1400

[اشاره­ایی مجدد به فرمایشات شیخ اعظم]

آنچه در جلسات قبل از شیخ اعظم قدس الله نفسه ذکر کردیم در مورد جبر به وسیلۀ ظن غیر معتبر بود، ایشان بحث را دو قسمت کرد، یکی آن ظن غیر معتبری که دلیل داریم بر عدم اعتبارش بالخصوص، کالقیاس و دوم آن ظن غیر معتبری که دلیل بر حجیتش نداریم، دلیلا خاصا و تحت عموم اصل حرمت عمل به ظنون، باقی مانده است.

آن­جا که دلیل داریم بر عدم حجیت ظنی، فرمودند هیچ جای تأملی نیست که چنین ظن غیر معتبری کالقیاس نمی­تواند مفید جبر باشد، چون آن ادلۀ ناحیۀ از اعتناء و استعمال این ظن در دین عمومیت دارد، تنها جایی را نمی­گیرد که شما بخواهید به قیاس استدلال کنید، بلکه اعتنائی به ظن و استعمالی از ظن حتی در حد جبر نیز داخل عموم ادلۀ ناحیۀ از عمل و اعتناء و استعمال قیاس در دین است.

در مورد آن قسم دوم از ظنون که دلیل بر عدم اعتبار ندارد، بلکه دلیل بر اعتبار ندارد، نه این که دلیل بر عدم اعتبار هم داشته باشد، در مورد این قسمت هم ابتدا فرمود، اینجا هم وقتی اصل عدم حجیت ظنون است، وقتی اصل حرمت عمل به ظن است، و لو دلیل خاصی هم نداشته باشیم، این ظن هم مثل شهرت مثلا که دلیل بر عدم حجیت ندارد، فقط از یک سوء دلیل بر حجیت ندارد، و از سویی داخل عموم اصالة حرمة عمل بالظن است، این هم نمی­تواند حتی به حد جبر، مفید باشد.

در مرحلۀ بعد ورق بر می­گرداند به این بیان که ما اگر نقیصه­ایی که در مجبور داریم این است که ظن به صدورش نداریم و این امر ظنی کالشهرة کاری که می­کند، ظن به صدور در آن روایت ضعیفه می­آورد، چون ما فرض می­کنیم مبنای­مان این است که خبر واحدی حجت است، که ظن به صدورش داشته باشیم، وقتی شهرت ظن به صدور می­آورد، صغرای خبر مظنون الصدور درست می­شود. و این یعنی انجبار قصور سند آن روایت ضعیفه مثلا به وسیلۀ شهرت؛ چون باعث شد خبر ما، صغرای خبر موصوف به وصف مظنون الصدور باشد، و هذا هو الحجة. آنچه باعث شد، خبر غیر مظنون الصدور الآن حجت شد، انقلاب این خبر است به مظنون الصدور و این انقلاب هم به وسیلۀ این ظنی که به ما هو هو غیر معتبر بود، به وجود آمد. آن بیان اول، تقویت قول به عدم جبر بود، این بیان دوم، تقویت قول به جبر است.

در مرحلۀ سوم با الا أن یدعی فرمودند اگر به دلیل حجیت مجبور نگاه کردم و از دلیل حجیت مجبور، استفاده کردیم که آن خبر واحدی حجت است که خودش بتواند مفید ظن به صدور باشد، نه توسط یک عامل برونی، و معاضد، بلکه خودش مفید ظن باشد، اگر از دلیل حجیت خبر، استفاده کردیم، که خود خبر باید به ما هو هو مظنون الصدور باشد، این جا اضافه کردن یک شهرت، نمی­تواند لاحجت را به حجت منقلب کند، ما یا خبر را به ذاته حجت بدانیم و آن خبر مظنون الصدور است، من حیث السند، یا خبر اگر من حیث سنده، و فی حد ذاته، مشمول دلیل اعتبار نشد، ضم ضمیمه­ایی به نام شهرت نیز قدرت منقلب کردن آن را ندارد، اگر کسی چنین مبنایی داشت این جا هم مثل قیاس نمی تواند قائل به جبر شد.

این توضیح مجددی از بیان دقیق شیخ اعظم با اضافاتی که لازم بود.

اگر مراجعه کنید به تقریرات شیخ اعظم(مطارح) مشاهده کردید آنجا نخست چهار عنصر تفسیر شد، یکی عنصر جبر، یک عنصر وهن، یکی عنصر مرجح و چهارم عنصر معاضد، که یک دلیلی بیاید یک امر دیگری را کمک کند، توضیحش گذشت.

[تعلیقه­ایی بر فرمایشات شیخ]

من با عنایت به آن فرمایشی که شیخ اعظم رضوان الله تعالی علیه در مورد تعاضد بیان فرمودند، در این بخش از فرمایش شیخ در رسائل تعلیقه ایی دارم که این تعلیقه باقی ماند، شیخ اعظم در مطارح معاضد را این گونه معنا کرد:

تطابق مضمون یک دلیل ظنی با یک ظن غیر معتبر، تطابق مضمونی داشته باشد.

با اجازۀ شیخ بنده از همین کلمۀ تعاضد یک توضیح و برداشت دیگری عرض می کنم، با ذکر دو مثال عرفی ساده، ماشینی را در نظر بگیرید که دچار نقص فنی اساسی است که روشن نمی شود و نمی توانیم ماشین را به حرکت در بیاوریم، این جا به وسیلۀ ماشین دیگری و بکسل کردن این به آن، این ماشین حرکت می­کند به تعاضد آن جرثقیل مثلا این یک نوع تعاضد است، هر آن این سیم بکسل قطع شود ماشین از حرکت می ایستد.

ماشین دیگری را در نظر بگیرید که نقصش عمده نیست، با کمی هل دادن و در سرازیری قرار گرفتن، ماشین به حرکت خودش ادامه می­دهد، این هم یک تعاضد است.

حال ما به محضر محضر مقدس شیخ اعظم عرض می­کنیم اولا این که فرمودید قیاس چون دلیل داریم، بر نهی از هر گونه اعتنا و استعمال آن، پس نمی تواند جابر باشد، عرض می­کنیم، اگر جبر معنایش این باشد، که چون قیاس مضمونا، با این خبر واحد، تطابق دارد، این تطابق مضمونی قیاس و خبر واحد ظنی غیر حجت باعث شود، که خود خود این لا حجت مبدل به حجت شود و خودش به حرکت ادامه دهد، فلا، این را قبول داریم، قیاسی که خود نیست چگونه معاضد خبر لا حجت شود، و آن را مستقلا بعد التعاضد حجت قرار بدهد، آن نوع دوم از تعاضد در قیاس و امثال قیاس نمی­پذیریم.

اما نوع دوم از تعاضد، که آن قیاس جلو حرکت کند، و به دنبال خودش خبر لا حجت را حرکت بدهد، این هم باز در قیاس قابل قبول نیست، پس می­پذیریم که قیاس آن دو نوع تعاضدی را که نقل کردیم، از آن بر نمی­آید نه می تواند خود خبر را مستقل کند، و نه می تواند به دنبال خودش بکشاند.

ولی نوع سومی از تعاضد داریم که اتفاقا به معنای تفاعل که در تعاضد هست، نزدیک تر است، اگر بخواهم این را با مثال بیان کنم، مثال می زنم به یک ماشین سنگینی که یک نفر هرگز توانایی حمل آن را ندارد، اما وقتی دو سوی این شیء سنگین توسط دو نفر گرفته شد، این شیء سنگین قابل بلند شدن است، این هم نوعی از تعاضد است که اتفاقا با معنای تعاضد هماهنگ است. حال آیا نمی توان گفت که قیاس به عنوان یک ظن غیر معتبر و این خبر ضعیف السند به عنوان خبری که به ما هو حجت نیست، بتوانند با یک دیگر تعاضد داشته باشند، و نه این که یکی دیگری را حجت کند، نه تعاضد نوع اول، نه تعاضد نوع دوم، بلکه تعاضد نوع سوم. ما از استعمال قیاس در دین چه مستقلا ممنوع هستیم و چه تعاضد نوع اول و دوم.

اما هذا اول الکلام که از ادلۀ حرمت عمل به قیاس، حتی تعاضد نوع سوم هم ممنوع باشد، و حتی به نظر ما همین فقهای عظیم الشأنی که قاطعانه با قیا مخالفت می­کنند، در کلماتشان به عنوان مؤید از قیاس استفاده می­کنند و لو نامش را هم نیاورند، این استفاده کردن به عنوان مؤید از قیاس نشان می­دهد که قیاس بی نیروی محض نیست، نیرو و نمره دارد و اگر بتوانیم از این نیرو و نمره به حد تعاضد نوع سوم استفاده کنیم، راه دوری نرفته­اییم.

البته می­پذیرم که مؤید بودن، غیر معاضد نوع سوم است، تعاضد به نحو تأیید در آن­جا است که کسی خودش شیء ثقیلی را بلند کرده است، من اگر هم کمک نکنم، او کار را تمام کرده، من برای این که او کمی فشار بر بدنش کم شود، گوشه­ایی از این شیء ثقی را می­گیرم، او دارد می­برد، این یعنی مؤید. مؤید و لو با تعاضد نوع سوم متفاوت است و خود تعاضد نوع چهارمی است، ولی در همین تأیید تا نیروی برای مؤید نباشد، مؤید بودنش معنا و مفهوم ندارد، اگر نیرو هست، در حد تعاضد نوع چهارم، باید از ادلۀ حرمت قیاس، استفاده کنیم که تعاضد نوع سوم هم، باطل است، در حالی که لقائل أن یقول، که ما باشیم و ادلۀ حرمت قیاس. قطعی ترین موردش، آنجا است که به قیاس استدلال شود، و نهایتا هم بخواهیم، تعاضد و کمک را در قیاس منع کنیم، تعاضد نوع اول است و دوم؛ نه تعاضد نوع سوم و چهارم.

این اولا تا فردا ان شاء الله ادامۀ تعلیقۀ ما.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.